

به نام ایزد منان

سلام بر پدر بزرگوار و تمام اعضای محترم گروه

چگونه می‌توان قرین خدا شد؟

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من  
هیچ مباحث یک نفس غایب از این کنار من

نور دو دیده منی، دور مشو ز چشم من  
شعله سینه منی، کم مکن از شرار من  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

وقتی ما فضاگشایی می‌کنیم در اطراف اتفاق این لحظه، به درکی از درون می‌رسیم یا از درون این حقیقت را تجربه می‌کنیم که من‌ذهنی نمی‌تواند قرین ما باشد. بلکه قرین ما فقط خود خداست و این نیاز را در خود حس می‌کنیم که یک لحظه هم نباید این یار و عشق از ما غایب باشد و چون ما هم که از جنس او هستیم نباید خود را با فضاپردی از او غایب کنیم.

خداوند روشنایی‌بخش هر دو دیده ماست، چشم عدم بین ما و چشم جسمی ما، پس تا این چشم عدم بین ما باز نشود ما با دیده جسمانی‌مان هم درست نمی‌بینیم و به دویی می‌افتیم، خوب و بد می‌کنیم.

گر مباحث زندگی ما هم خداست. بنابراین این آتش عشق را که می‌خواهد تو قرین زندگی من شوی و یار و یاورم باشی را کم نکن. اگر من‌ذهنی را بزرگ کنیم و مرکزمان جسم‌ها و همانندگی‌ها باشند چنین آتش طلب در ما شعله نمی‌زند.

حال چاره چیست و چطور می‌توان قرین خدا شد؟ مولانای عزیز می‌گوید: باید ذهن‌ت را خاموش کنی و ابزار هستی‌داری با حرف و گفتارت نکنی، فقط فضای درون را در برابر قضا باز کنی تا خداوند از طریق تو حرف بزند و عمل کند.

چون تو گوش‌ی او زبان، نی چنس تو  
گوش‌ها را حق بفرمود انصتوا  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۱۶۲۲

انصتوا را گوش کن، خاموش باش  
چون زبان حق نگشتی، گوش باش  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۴۵۶

پس اگر ما فضاگشایی نتوانیم بکنیم، خداوند قرین ما نمی‌شود و این فضاپردی را ما بارها در زندگی تجربه کردیم و دیدیم که چطور با عقل من‌ذهنی خود و با آن فضای بسته، چقدر درد برای خود و دیگران ایجاد کردیم!

بیهوده به ذهن نرویم و چگونگی عدم و جنس آن را در ذهن هم جستجو نکنیم، بدن‌بال نشان نباشیم، عقل جزوی از درک آن عاجز است. فقط باید اولین قدم را که این لحظه هست درست برداریم، یعنی این لحظه فضای درون را باز کنیم و هر لحظه باز نگه داریم تا او قرین ما شود.

چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟  
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

و باز مولانای عزیز به ما یادآوری می‌کند که برای قرین شدن با خدا ما دم نزنیم و از جنس سکوت شویم و شناگری من‌ذهنی را رها کنیم که او فقط در دردها و مسئله‌سازی شناکردن را بلد هست. باید فضای درون را باز کرد تا بتوانیم سوار کشتی فضای یکتایی شویم.

دم مزن تا بشنوی از دم‌زنان  
آنچه نامد در زبان و در بیان

دم مزن تا بشنوی ز آن آفتاب  
آنچه نامد در کتاب و در خطاب

دم مزن تا دم زند بهر تو روح  
آشنا بگذار در کشتی نوح

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۱۳۰۵ الی ۱۳۰۷

-آشنا: شنا

پس آن چه ذهن به ما نشان می‌دهد و ما را به سوی آن جذب می‌کند و یا وضعیت‌های ذهنی ایجاد می‌کند که ما مرتب از فکری به فکر دیگر بپریم و این لحظه را فراموش کنیم، را باید کنار بگذاریم و یک لحظه هم از خداوند غایب نشویم.

هر زمینی یا انسانی با زحل که نحس اکبر است و نماد انسان من‌ذهنی است قرین شود، زمینش شوره‌زار می‌شود، یعنی همانیده و پر درد می‌گردد. و این را در تربیت فرزندان که قرین پدر و مادرهای همانیده شده‌اند بسیار دیده‌ایم و حتی خودمان هم به همین صورت تربیت شدیم.

هر زمینی کآن قرین شد با زُحَل  
شوره گشت و کشت را نبود محل  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۱۰۰

حال چکار کنیم که از این من‌ذهنی خلاص شویم؟ ما نباید با خشونت برخورد کنیم، چون وضعیت را وخیم‌تر می‌کند، بلکه مدارا کرده و از زمینه عشقی برخوردار کنیم.  
دنبال محور شرسازی من‌ذهنی نگردیم تا بیشتر اسیر ذهن بمانیم.  
ادامه متن 🖱️

از محورهای شرسازی چند مورد را اینجا ذکر می‌کنم که خیلی به ما ضرر می‌زند:

۱- انتخاب من‌ذهنی بعنوان قرین

۲- تمرکز روز دیگران و خبر و سنی کردن آنها: با نصیحت که نتیجه‌اش بدخو و خالی شدن خود ماست، وقتی خودمان هنوز از مرده من‌ذهنی خود رها نشده‌ایم.

۳- مراد خواستن چیزهای این دنیایی: از خدا غیر خدا را نخواهیم که باعث کاستن زندگی در ما می‌شود.

۴- نیکنامی: به دنبال نظر دیگران در مورد خود نباشیم که متقاعدشان کنیم که آنطوری که فکر می‌کنند، نیستیم. این پندار کمال هست که نظر دیگران برای ما مهم می‌شود.

دل را تمام برکن ای جان، ز نیکنامی  
تا یک به یک بدانی اسرار را تمامی

ای عاشق الهی ناموس خلق خواهی؟  
ناموس و پادشاهی در عشق هست خامی

عاشق چو قند باید، بی‌چون و چند باید  
جانی بلند باید، کان حضرتی است سامی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۵۶

-سامی: بلند مرتبه

۵- حس بی‌ارزشی: خودمان را به حساب آوریم و ارزش قائل شویم تا به دام قضاوت و تقلید از دیگران نیفتیم.

۶- می‌دانم من‌ذهنی: که نوعی قضاوت در برابر قضاوت.

۷- خدا را به صورت جسم درآوردن.

۸- ذهن بدون ناظر داشتن و اختیار را به من‌ذهنی دادن.

۹- عدم توکل و اطمینان به زندگی.

۱۰- نسیان و فراموشی من‌ذهنی که فقط در این فضای گشوده بودن هست که به ما یادآوری می‌کند چطور عمل کنیم.

بنابراین ما باید این محورهای شرّ را در خود شناسایی کنیم و حول محور آنها نگردیم تا بتوانیم قرین خدا شویم.

باسپاس از شما برای این برنامه گوهر بار و تمام دوستانی که در این مسیر زحمت می‌کشند.

مهردخت از چالوس